



بسم الله الرحمن الرحيم

مبحث شانزدهم: اخبار از قضیه مشکوکه

مبحث شانزدهم در باب کذب، اخبار از قضیه مشکوک فیها بود و این سؤال مطرح بود اگر از قضیه‌ای که علم به آن ندارد و در مورد ایجاب و اثبات یا نفی آن شک دارد، آیا بدون ادات تردید می‌تواند در طرف ایجاب یا سلب اخبار دهد؟

نظر مرحوم امام در اخبار از قضیه مشکوکه

در ابتدا حضرت امام فرمودند که این از باب کذب است و جایز نیست؛ برای اینکه شبهه مصداقیه کذب است و وقتی شبهه مصداقیه شد، توسط به عام جایز نیست. بعد فرمودند که ادله دیگری را برای حرمت اخبار از قضیه مشکوکه می‌توان اقامه کرد؛ البته نه از باب عمومات و اطلاقات کذب بلکه از راه ادله دیگر.

ادله حرمت اخبار از قضیه مشکوکه

یکی از این ادله، وجوب صدق بود که گفتیم: دلیلی بر وجوب صدق ندارد. دلیل دوم الغای خصوصیت از اخبار و روایاتی بود که در باب صفات قاضی در باب چهارم و بعضی ابواب دیگر آمده و مبنی بر حرمت افتا و قضای به غیر علم بود. از این‌ها الغای خصوصیت کرده و به مطلق قول بغیر علم تسری دادیم. ما گفتیم که این هم تام نیست؛ برای اینکه این الغای خصوصیت از یک فرد واضح‌تر شد به یک فرد اضعف‌تر است و اطمینان به عدم خصوصیت در اینجا وجود ندارد.

دلیل سوم این بود که اخبارات ما از وقایع و حوادث و جمله‌های خبریه‌ای که از یک انسان آگاه و مطلع و متوجه صادر می‌شود، یک مدلول مطابقی دارند که مفاد خبر است و یک مدلول التزامی دارند که خبر دیگری است به اینکه اعتقاد من هم با این موافق است و به این اعتماد و علم دارم و کذب در آن مدلول مطابقی نیست. لذا این جمله از جهت مدلول التزامی کذب دارد و حرام است.



اشکال مرحوم امام به دلیل سوم

مرحوم حضرت امام به وجه سوم اشکال کردند. در مبنا تفاوتی بین ما و نظر ایشان بود و آن مبنا این بود که ایشان در یک یا دو جا اشاره‌ای کرده‌اند به این‌که بحث صدق و کذب در مدلولات مطابقی است و در مدلولات التزامی جاری نیست. به خاطر این مبنا، در این دلیل سوم می‌فرمایند: این هم اگر باشد در مدلولات التزامیه است و مدلولات التزامیه، محل صدق و کذب نیست و صدق و کذب در آن تأثیری ندارد.

جواب ما به حضرت امام

پاسخ ما همان پاسخ مبنایی است و مفصل بحث کردیم که آیا کذب در مدلول‌های التزامی جریان دارد یا نه؟ گفتیم: در مدلول‌های التزامی با آن قیودی که مدلول التزامی بشود، جریان دارد و در مدلول‌ها و ملازمات نظری یک قضیه که به حد لزوم بین نرسیده است، در آن احتمالاً صادق نباشد.

گرچه در آن‌ها هم بعد از تأملی گفتیم که اگر این‌ها و لو اینکه مدلول التزامی و لزوم بین بمعنی الاخص یا بین به‌طور مطلق نیست و غیر بین است ولی اگر در همان غیر بین، آن مدلول غیر بین را اراده کرده و به آن توجه دارد و احیاناً مخاطب هم و لو با دلایلی خاصی این را می‌فهمد، این هم در صدق و کذب راه دارد.

محدورهایی در ذهن شریف مرحوم امام بود که آن‌ها را جواب دادیم و گفتیم که آن‌ها محذور نیست و از راه التزامی مشمول صدق و کذب است؛ مثل جمله شرطیه. یکی از ادله مفهوم در جمله‌های شرطیه این است که مفهوم، مدلول التزامی است و در آن مفهوم، صدق و کذب راه دارد.

بنابراین دلیل اول و دوم نقدهایی داشت که مورد قبول است به همان ترتیب که ایشان فرمودند و ما هم عرض کردیم؛ اما به نظر می‌آید که این اشکال به دلیل سوم وارد نیست و مدلول التزامی دارد. وقتی شما وارد اینجا شدید و خبر دادید که باران می‌آید، ظاهرش این است که شما به این جمله باور و توجه دارید و نسبت به این جمله دارای علم به معنای عادی عرفی هستید. اگر این‌طور نباشد، در جمله مطابقی کاذب نیست ولی در مدلول التزامی این جمله مشکوکه، کاذب است.



دلیل چهارم حرمت اخبار از قضیه مشکوکه

در دلیل چهارم، ایشان یک علم اجمالی را ادعا می‌کنند و می‌گویند: کسی که به قیام زید شک دارد، وقتی بگوید: زید قائم و بعد هم بگوید: زید لیس بقائم، شما می‌گویید که هر دو جایز است؛ یعنی هم در طرف اثباتش جایز است و هم در طرف سلب و نفی؛ درحالی‌که علم اجمالی داریم و این علم اجمالی منجز است. ما قطع داریم که یکی از آن دو، غیر مطابق با واقع است.

اشکال به دلیل چهارم

این علم اجمالی که ایشان به‌عنوان یک دلیل اقامه کردند، با دو وجه می‌شود آن را مناقشه کرد:

اشکال اول

وجه اول این است که دلیل اخص از مدعا است؛ برای اینکه درجایی برای یک فرد این علم اجمالی پیدا می‌شود که هم قضیه موجب و هم قضیه سالبه را تفوه کند؛ یعنی هم بگوید: زید قائم و هم بگوید: لیس زید بقائم. در این حالت قطعاً از او کذب صادر شده است؛ اما اگر یک طرف را بگوید، دیگر علمی نیست و همان شبهه مصداقیه است. غالباً هم یکی از دو جمله را می‌گویند.

اشکال دوم

اما نکته مهمی که اینجا وجود دارد این است که ما ملاک در کذب را فقط خبری نمی‌دانستیم. مناقشه دوم، در واقع مناقشه اول است و یک مناقشه وارد است و آن این‌که ما موضوع کذب را مخبری می‌دانستیم که جمله، غیر مطابق واقع باشد و او هم اراده همان را کرده باشد. این کذبی است که محل حرمت بود.

خود ایشان هم با توجه به اینکه توریه را می‌پذیرند عملاً باید همین را بپذیرند؛ لذا درست است که علم اجمالی می‌گوید: اینجا کذب خبری وجود دارد؛ اما این کذب خبری که متعلق علم اجمالی است، موضوع حرمت نیست بلکه موضوع حرمت، کذب مخبری است. در کذب مخبری هم نه تنها علم اجمالی نداریم که کذب مخبری هست بلکه یقین داریم که کذب مخبری نیست. برای اینکه فرض این است که شک دارد و قصد نکرده و با شک این را می‌گوید؛ بنابراین کذب خبری، موضوع حرمت نیست.



فرض این است که ادات شرط نمی‌آورد و اگر ادات شرط بیاورد حتماً صدق است. در اینجا در حقیقت ما قبول داریم که اینجا علم اجمالی هست ولی علم اجمالی در اینجا منجز و تکلیف آور نیست؛ چون متعلق به موضوع تکلیف نیست. موضوع تکلیف کذب خبری نیست و آنجا که متعلق تکلیف است در آن علم اجمالی نیست. پس آنجا که علم اجمالی داریم متعلق تکلیف نیست و آنجا که متعلق تکلیف است، علم اجمالی وجود ندارد.

عدم تعلق تکلیف به علم اجمالی

آنچه مسلم است این است که وقتی در یک قضیه شک داریم، این قضیه در عالم واقع یا مطابق با واقع است و یا نیست. این علم اجمالی است و در نتیجه یا قضیه مجبیه، کاذب است و یا سالبه. ما این علم اجمالی را قبول داریم؛ ولی این متعلق تکلیف نیست. کذب خبری، جزء موضوع است نه تمام موضوع و آنچه موضوع را تمام می‌کند، مخبری بودن است. مخبری بودن هم سه قید داشت. پس در اینجا مجموعه که جمع شود، متعلق حکم است. علم اجمالی در یکی از اجزاء است و این منجز نیست.

اگر آن متعلق حکم بود، علم اجمالی منجز می‌شد؛ لذا اگر دو طرفش را بگویند، تفصیلاً می‌داند مرتکب خلاف شده است و اگر یکی را بگویند، به شکل اجمالی است و علم اجمالی هم منجز است؛ بنابراین این مناقشه در وجه چهارم وارد است.

تا اینجا این چهار وجه به اضافه وجه اولی که شبهه مصداقیه بود، به جز یکی، بقیه تام نبود؛ اما مرحوم امام به همه وجوه خدشه کردند. ایشان علم اجمالی را پذیرفتند ولی ما آن را نپذیرفتیم و مدلول التزامی را پذیرفتیم.

دلیل پنجم حرمت اخبار از قضیه مشکوکه

دلیل پنجم روایاتی است که می‌شود برای این بحث مورد استدلال قرار داد. چهار یا پنج روایت در باب چهارم ابواب صفات قاضی در وسائل جلد بیست و یکم و در مستدرک هست. این روایات، موضوع جدیدی را متعلق تحریم و منع قرار داده است و آن موضوع کذب نیست؛ بلکه قول به غیر علم است. از فتوا و قضا هم الغای خصوصیت نمی‌کند؛ بلکه مطلقاتی وجود دارد که از قول بغیر علم منع می‌کند. پس این روایات، قول بغیر علم به طور مطلق را منع می‌کنند، نه قضای به غیر علم یا فتوای به غیر علم.



کذب و همه این‌ها را که کنار بگذاریم، روایات می‌گوید: چیزی که به آن آگاهی و اطمینان ندارید، آن را نگوئید. کذب مخبری هم خود آن جمله نیست، ولی می‌گوید که همان را هم نگوئید. در حقیقت روایات، ما را از دو چیز منع کرده است: یکی کذب مخبری و دیگری قول به غیر علم.

این روایات، باب چهارم ابواب صفات قاضی است. عنوان باب این است: «عدم جواز القضاء و الافتاء بغیر علم بورود الحکم عن المعصومین». روایات قضا و افتایی که می‌گفتیم: الغای خصوصیت می‌کنند، در همین باب است؛ اما در ضمن همین باب، ادله‌ای هست که فراتر از قضا و افتا است و لازم نیست الغای خصوصیت بکنیم بلکه به‌طور مطلق می‌گوید: لا تقولوا ما لا تعلمون.

روایت اول در حرمت اخبار از قضیه مشکوکه

روایت اول، روایت پنجم است: عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي رَجَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ»^۱. آنچه را که می‌دانید بگوئید.

این امر در مقام تجویز و حذر است. گویا کسی فکر می‌کند که هر چه را می‌داند نباید بگوید، کما اینکه در بعضی روایات آمده است؛ اما اینجا می‌گوید: قولوا یعنی جایز است. جمع این با آن روایات این می‌شود که جواز است و دلالت بر وجوب نمی‌کند. یکی از دلایلی که این روایات، دلالت بر عدم وجوب را می‌کند، روایات قبل هست که مطرح کردیم؛ یعنی با توجه به آن روایات، این «قولوا» دلالت بر وجوب نمی‌کند؛ بلکه مفید جواز بوده و شبیه امر در مقام حذر است.

نکات روایت اول

این روایت از نظر سند ظاهراً و آن‌طور که حافظه‌ام اقتضا می‌کند مشکلی ندارد. از نظر دلالت هم «قولوا» وجوب را نمی‌رساند. در «مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ» چند نکته هست:

^۱ - وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۲۲.



نکته اول: آیا گفتن «الله اعلم» واجب است؟ یک احتمال این است که این کنایه است؛ یعنی در حقیقت وقتی سؤال می‌شوید یا مطلبی مطرح هست که زمینه‌ای دارید؛ اما اطمینان و علم به آن ندارید، جواب ندهید. پس به احتمال قوی، کنایه بودن به این مسئله در اینجا مقصود است.

ایشان هم می‌فرمایند: اظهر این است که این کنایه است. اگر کنایه باشد منظور این می‌شود که خود آن را نگویند. احتمال سوم هم این است که کنایه از یک امر اعمی باشد. الله اعلم یعنی آن جمله را به صورت علمی نگویند؛ یا اصلاً نگویند و یا اگر می‌گویند، طوری باشد که معلوم بشود که با علم نیست. شاید احتمال سوم اظهر باشد.

نکته دوم: مراد از علم در «ما لم تعلموا» علم عادی و عرفی است؛ یعنی ظنون معتبر، نه علم به معنای منطقی و فلسفی و برهانی.

نکته سوم: «قولوا» در «فَقُولُوا لِلَّهِ أَعْلَمُ» حکم الزامی است؛ برخلاف «قولوا» در «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا» که حمل بر جواز کردیم.

نکته چهارم: ما «الله اعلم» را کنایه گرفتیم؛ لذا «قولوا» در حقیقت یک نهی است و با کنایه می‌خواهد بگوید: آنچه را نمی‌دانید نگویند و حرمت از آن استفاده می‌شود. پس دلالت این روایت هم ظاهراً تمام است و می‌تواند این مطلب را افاده بکند.

روایت دوم حرمت اخبار از قضیه مشکوکه

روایت دوم، روایت نهم این باب است: «وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ (عَنْ أَبَانَ) ^۲ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيُنٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ قَالَ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۳.

در سند این روایت آمده: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ» ولی این غیر واحد، موجب مرسله شدن نمی‌شود. نقل جعفر بن سماعه از غیر واحد، قابل قبول است. اگر هم کسی اطمینان پیدا نکرد، مرسله می‌شود.

^۲ - لیس فی أمالی الصدوق.

^۳ - وسائل الشیعة؛ ج ۲۷؛ ص ۲۳.



نکات دلالتی روایت

نکته اول: دلالت حق الله بر وجوب

این حق الله آیا دلالت بر وجوب می‌کند یا مطلق رجحان یا استحباب؟ مرحوم امام در اینجا این احتمال را دادند که ممکن است کسی بگوید: این حق از حقوق استحبابی و رجحانی هست نه حقوق الزامی و وجوبی. به نظر ما همان‌طور که در بحث رساله حقوق و در مباحث فقه التریبه گفتیم، اگر جایی گفته شود که این حق خدا است، ظاهرش این است که الزامی است؛ اگرچه حق در حقوق استحبابی هم به‌کاررفته ولی آن با قرائنی است؛ لذا اگر حق درجایی بدون قرینه به کار رود، به معنای امر ثابت می‌شود و امر ثابت هم ملازم با الزام است. اطلاق و مقدمات حکمت اقتضا می‌کند که این را حمل بر وجوب کنیم. ظهورش در وجوب به مؤونه مقدمات حکمت، کمتر از صرف یک امر نیست. اگر بگوید: حق او بر شما این است، ظاهر این، الزام است. لذا به همان اندازه که امر ظهور در وجوب دارد، تعابیری مثل حق نیز، چه برای خدا باشد و چه برای غیر خدا، ظهور در الزام دارند؛ مثلاً اگر بگوید: حق پدر یا حق همسایه این است، ظهور در وجوب دارد. اگرچه اگر قرائنی باشد حمل بر استحباب می‌کنیم و این مجاز شایع است؛ بنابراین حق در اینجا دلالت بر وجوب می‌کند. به‌خصوص با خود این موضوع و قرائن ملزمه‌ای که دارد.

نکته دوم: عدم الزام در «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ»

در بحث دلالتی روایت این است که در «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ» قرینه داریم بر اینکه این الزام نیست. الزامی به این نیست هر کس هر چه می‌داند بگوید. لذا جمله اول قرینه است بر اینکه لازم نیست هر چه می‌داند بگوید؛ یعنی ارتکاز ما این را می‌فهمد.

اما اگر بخواهیم بگوییم: آنجایی که حرف می‌زنید به آن علم و آگاهی داشته باشید، این در «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ» قابل قبول است. ولی در «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا» به‌راحتی نمی‌شود این احتمال را داد.

نکته سوم: احتمالات معنای وقوف

در «وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» سه احتمال وجود دارد:



احتمال اول: این وقوف در حقیقت عملی باشد؛ یعنی چیزی که نمی‌دانند به آن عمل نکنند و احتیاط کنند.
احتمال دوم: مراد از وقوف در اینجا، فقط قولی است؛ یعنی آنچه را نمی‌دانند نگویند.
احتمال سوم: مراد از وقوف، هر دو است؛ یعنی هم وقوف عملی و هم وقوف قولی. قرینه تقابلی می‌گوید که ظاهراً وقوف قولی مراد است؛ یعنی قطعاً وقوف قولی در مدلول این وارد است؛ اما آیا فقط این مقصود است که می‌شود احتمال دوم؟ یا اینکه معنای عامی دارد که این را می‌گیرد؟

ظهور وقوف در قولی

احتمال اول حتماً کنار می‌رود که بگوییم: مقصود حتماً وقوف عملی مقابل قولی است. حال مراد از وقوف یا وقوف و احتیاط، قولی است یا احتیاط عامی است که قول را هم می‌گیرد. ظاهراً مراد با قرینه مقابله، همان دوم است؛ ولی اگر احتمال سوم هم باشد باز مغل به بحث ما در اینجا نیست.
اگر احتمال سوم باشد، این روایت جزء ادله احتیاط و ادله‌ای می‌شود که اخباری‌ها هم در باب برائت و احتیاط به آن تمسک کرده‌اند. لذا در بخش عملی باید در بحث‌های احتیاط و برائت و غیره مورد توجه قرار بگیرد. به هر حال در بخش قولی آن مشکلی ندارد و هر یک از احتمال دوم یا سوم را بگیریم، این روایت می‌گوید چیزی را که نمی‌دانید نگویند.

نکته چهارم: قرینه لبیه روایت

این روایت نیز مانند روایت قبلی، قرینه واضح دارد. این که می‌گوید: «لا تقولوا ما لا تعلمون» یعنی بدون تردید و با ضرس قاطع نمی‌توانید خبر بدهید. انسان آنچه را که نمی‌داند، می‌تواند به صورت تردید بگوید و این مضمون روایت نیست. ارتکاز و قرینه لبیه وجود دارد که این در واقع می‌خواهد بگوید که با قاطعیت نباید چیزی را که نمی‌دانید بگویند. اگرچه حتی گفتن چیزی که مشکوک است، آثار زیادی دارد؛ اما روایت از این حال منصرف است. این هم روایت نهم که مرحوم صدوق این را با سند دیگری هم نقل کرده است.